نوشته: فرح سمرین[۱]، ۲۰۰۹
برگردان: دکتور لعل زاد، ۱۴ جون ۲۰۲۰

صوبه کابل در زمان مغولان (۱۵۸۵ – ۱۷۳۹)

==================================

پیشگفتار برگردان

برگردان زیر بخش های از رساله حدود ۲۵۰ صفحه ای دکتورای فرح سمرین در دانشگاه علیگر هند در سال ۲۰۰۹ زیر عنوان «صوبه کابل در زیر حاکمیت مغولان هند» است. سمرین در این رساله مطالب ارزشمندی در مورد موقعیت، حدود و اهمیت صوبه کابل در آن دوران ارایه کرده است که مطالعه و درک آن برای مورخان، دانشمندان و دانشجویان کشور ما نهایت مفید و سودمند است.

این رساله شامل ۶ فصل است. فصل اول شامل دو بخش است. بخش اول در باره مظاهر عمده فزیکی کابل است که دربرگیرنده کوهها، راهها، دریا ها، اقلیم و بارندگی است. بخش دوم شامل جغرافیای انسانی است که دربرگیرنده عرصه های اقتصادی و زبانی است.

فصل دوم شامل تاریخچه سیاسی و نظامی صوبه کابل است که دربرگیرنده تقسیمات اداری، حاکمان و سایر مقام های عالی رتبه و اداره محلی است.

فصل سوم شامل اقتصاد کشاورزی است که دربرگیرنده کشاورزی، میوه جات، باغداری، محصولات معدنی، وسایل آبیاری و مالیات است. فصل چهارم شامل تجارت و بازرگانی است که دربرگیرنده تجارت خارجی، تجارت محلی، وسایل ترانسپورت زمینی، تجارت اسپ، مسیرهای تجارتی و بازرگانان و بازارهاست.

فصل پنجم شامل پاستورالیزم یا گله داری است که دربرگیرنده اقتصاد شبانی/کوچیگری، پرورش اسپ، گوسپند، شتر، گاو و سایر حیوانات باربری و پشم است. فصل ششم یا آخری شامل قبایل صوبه کابل (ساختار، سیاست و فرهنگ) است که دربرگیرنده ساختار قبیلوی، قبایل افغان، قبایل غیرافغان، مناسبات با مغولان و جنبش روشنایی است.

این برگردان شامل دو بخش است. بخش اول گزیده های از فصل اول در مورد معلومات عمومی در باره صوبه کابل است. بخش دوم دربرگیرنده بخش زیاد فصل ششم در باره قبایل

صوبه کابل است. امیدوارم دوستان ارجمند ما این رساله سودمند را به صورت کامل ترجمه نموده و در خدمت دانشجویان و علاقمندان تاریخ کشور قرار دهند.

بخش اول – معلومات عمومی در باره صوبه کابل

کابل یک بخش فوق العاده مهم هند مغولی بود. کابل در سال ۱۵۰۴ زیر کنترول بابر آمد و تخته خیزی برای فتوحات او بسوی شرق گردید. کابل به شکل رسمی در ۱۵۸۵ ضمیمه امپراتوری مغول شد. کابل از زمان انضمام توسط اکبر در ۱۵۸۵ تا ۱۷۳۹ بخشی از هند مغولی باقی ماند، تا اینکه توسط نادر اشغال شد. کنترول کابل برای مغولان از نگاه ستراتژیک بسیار مهم بود. این توجه نه تنها ناشی از اعتبار کابل به حیث یگانه قلمرو اصلی تیمور بود که هنوز در اختیار مغول ها قرار داشت، بلکه ناشی از درک اهمیت ستراتژیک آن نیز بود. ابوالفضل در یک دیدگاه مشهور در ۱۵۹۵، کابل و قندهار را به حیث «دو دروازه هندوستان» توصیف می کند و مورخ بعدی بنام سوجن رای، یک بومی پنجاب (۱۶۹۴) رفاه پنجاب در زمان مغول را تابع امنیتی می داند که محصول مالکیت کابل است. گرچه رفاه کابل نتیجه عوامل محیطی است، اما نقش دولت مغول کمتر از آن نیست.

صوبه کابل در پایان سده ۱۶ به ۷ سرکار زیر تقسیم شده بود: کشمیر، پکلی، بیمبر، سوات، باجور، قندهار و زابلستان (غزنی). با آنکه کنترول مغولان بالای قندهار متناوب بود، یعنی کابل از ۱۵۹۵ تا ۱۶۲۲ و از ۱۶۳۸ تا ۱۶۴۸ در اختیار مغول ها بود، در دوران های دیگر بیرون از کنترول آنها قرار داشت. کشمیر نیز در ۱۵۸۵ به حیث یک سرکار داخل صوبه کابل گردید، اما در جریان سلطنت جهانگیر یک ولایت جداگانه شد. با آنکه قندهار و کشمیر برای مدت کوتاهی بخشی از صوبه کابل بود، بیشترین تمرکز من بالای باجور، بیمبر، پکلی، سوات و غزنی در جریان سده های ۱۶ و ۱۷ است که بخشی از صوبه کابل باقی ماندند. منطقه کابل در شرق محدود به دریای اندوس، در جنوب به قندهار، در غرب به هرات و در شمال به بلخ و بدخشان از طریق کوههای هندوکش بود...

با آنکه غالبا چنین فرض می شود که کوتل خیبر همیشه مسیر عمده از افغانستان به هند است، هیچ گونه سند تاریخی در مورد اهمیت قبلی آن وجود ندارد. وقتی غزنی مرکز عمده قدرت

محمود غزنوی (۹۹۸ – ۱۰۳۰) و جانشینان او و معزالدین غور (درگذشت: ۱۲۰۶) بود، مسیر عمده به هند از طریق وادی دریای کرم بود. تیمور در تهاجم بر دهلی نیز از همین مسیر استفاده کرد. بابر در حقیقت اولین کسی است که کوتل خیبر را ذکر کرده و از سهولت آن برای کسانی که در کابل قرار دارند، کوتاه ترین راه دانسته است...

وقتی اکبر در جون ۱۵۸۱ به مقابل برادر خود در کابل، میرزا حکیم مارش کرد، در اتک در کنار رود اندوس توقف نموده و فرمان داد تا مسیر کوتل را درست سازند. قاسم خان مهندس عمده اکبر سرک را اعمار کرد. ابوالفضل در اکبرنامه می گوید: «یک جاده ای که قبلا حتی برای تردد اسپ و شتر مشکل بود». اکبر چنان از قاسم خوش شد که او را به حیث صوبه دار صوبه کابل تعیین کرد... شاه جهان با اعمار پل ها آن مسیر را بهبود بخشید. پل های گندمک و سرخاب در زیر مراقبت علی مردان خان اعمار شد.

مسیر جنوب خیبر از پشاور به کابل که توسط سلسله سفید کوه جدا می شود یک مسیر بدیل از طریق وادی کرم بود. مسیر مهم دیگر در بین هند و افغانستان، وادی توچی در جنوب کرم بود. این مسیر قبلا برای تهاجم فوری از غزنی، باوجود مشکلات طبیعی آن استفاده شده بود. توچی و دریای گومل در جنوب آن باید مسیر های بسوی غزنی در نظر گرفته شوند. بابر در ۱۵۱۰ در برگشت به کابل از مسیر گومل به علت خطرات سطح بلند آب و تهدید افغان ها هشدار داد...

وقتی کابل را بابر در ۱۵۰۴ گرفت، ۱۱ یا ۱۲ زبان مانند عربی، پارسی، ترکی (مغولی)، هندی، افغانی (پشتو)، پشه ای، پراچی، گبری، برکی و لغمانی در آن وجود داشت... با آنکه پارسی و پشتو زبان های عمده کابل بودند، گویندگان پارسی در بین همه زبان ها و در مقایسه با پشتو به مراتب بیشتر بود. پارسی زبان باشندگان تاجیک و پشتو زبان خانواده هندو-ایرانی بود که توسط افغان ها صحبت می شد، تعدادی از افغان ها نیز پارسی را می دانستند...

بخش دوم - قبایل صوبه کابل: ساختار، سیاست و فرهنگ

۱. ساختار قبیلوی:

افغان ها یا پتان ها (پشتون) نقش مهمی در تاریخ سده میانه هند بازی کرده اند. افغان ها را

از این می شناسند که در درازنای سده ها در نوار میان ایران و نیم قاره هند زندگی داشتند و در منابع سده ۱۵ به قبایل متعددی تقسیم شده اند که بعضی از آنها مانند لودی ها حاکمان شمال هند شدند (۱۴۵۱ – ۱۵۲۶). با آنکه بازسازی تاریخ قبایل افغان در خاستگاه اصلی آنها دشوار است، باید توته های را از ماخذ اتفاقی جداگانه در منابع هندو – پارسی با هم پیوند داد که با روایات محلی آمیخته شده اند.

با نگاه به اجزای قبایل افغان متوجه تمایز روشنی در بین باشندگان جلگه ها و ارتفاعات (کوهستانیان) می شویم. باشندگان جلگه ها را می توان به افغان های غربی و شرقی تقسیم کرد. ابدالی ها در بین افغان های غربی (که بنام درانی مشهور اند) مهم ترین آنها بودند، در حالیکه در بین افغان های شرقی، بردرانی (درانی بالا) نیز وجود داشتند که توسط احمد شاه ابدالی برای تمایز از ابدالی درانی قندهار به این نام نامیده شدند. آنها در میانه سده ۱۸ خود را حاکم منطقه ای ساختند که حالا افغانستان نامیده می شود. افغان های شرقی عمدتا متشکل از قبایل یوسفزی و عشایر آنها در جلگه پشاور و وادی های کوهستانی شمال آن است.

ابوالفضل در پایان سده ۱۶ در آیین اکبری گزارش مفصل قبایل افغان را ارایه می کند. او نه تنها نام های شماری از قبایل افغان را ذکر می کند که در ولایات کابل زندگی دارند، بلکه نخستین فردی است که روایت سنتی از ظهور قبایل افغان را نیز می دهد که جد مشترک در آن نقش مهمی بازی کرده است.

ابوالفضل می گوید که جد سنتی نژاد افغان یک فرد بنی اسراییلی بنام افغان بود که سه پسر داشت: سربن، غرغشت و بتن. آنها اجداد سه فدراسیون (ولس) قبیلوی گردیدند. شجره سنتی، افغان ها را به یک جد مشترک بنام عبدالرشید می رساند که لقب او قیس است. به گفته ابوالفضل، نام همین شخص افغان بود.

قبایل متعددی از سربن، غرغشت و بتن بوجود آمد. ابوالفضل فهرست آنها را در زیر هر یک از قبایل آنها ذکر می کند. یوسفزی ها، مهمند ها و سایر قبایل شرقی، سربن (پسر بزرگ قیس) را پدر بزرگ خود می دانند؛ غرغشت پدر بزرگ افریدی، ختک و کاکر است که در ساحات شرق قندهار و بلوچستان زندگی دارند؛ از بتنی قبایل غلزی، نیازی، لودی و سور (۱۵۳۹ – ۱۵۵۵) بوجود آمده اند. ابوالفضل می گوید که غلزی، لودی و سروانی در واقعیت

اولاد مستقیم بتن نیستند (از طریق شجره مردانه)، اما پسران دختر بتن بنام ماتی اند که از آمیزش غیرمشروع او با یک پسر رئیس غور بنام مست علی بوجود آمده اند. این روایت در اثر سده هفدهم نعمت الله بنام مخزن افغانی نیز آمده است که احتمالا در حوالی ۱۶۱۳ تکمیل شده است (نعمت الله یکی از منشیان دربار جهانگیر امپراتور مغول بود).
با آنکه شجره و روایت جد مشترک بصورت محتاطانه نگهداری شده، اما به چندین بخش متمایز و جدا از هم تقسیم شده است. آنها در اثر دشمنی های طایفوی و خانوادگی از هم پاره شده اند. آنها برای ایجاد یک ملت فشرده در جریان تاریخ ناکام مانده اند. یک قبیله به چندین طایفه و باز هم به اجزای کوچک تری تقسیم شده اند. آنها بصورت عام توسط یک جد مشترک و با افزودن واژه «زی» یا «خیل» تشخیص می شوند...
با آنکه آنها بصورت جمعی در یک جد مشترک وصل اند، طوایف و گروههای طایفوی جوامع متمایزی را تشکیل داده اند که توسط روسای جداگانه اداره شده، با هم منافع متقابل و دشمنانه داشته و باعث رشد حسادت ها و مخاصمت ها گشته است. اما در رابطه به خارجی ها، این دشمنی ها و مخاصمت ها کنار گذاشته شده و در مقابل آنچه دشمن مشترک می نامند، بصورت متحدانه اقدام می کنند.

۲. قبایل افغان:

کابل در جریان تاریخ مسکن گروههای قومی گوناگونی مانند ترک ها، ایماق، عرب ها، پشه ای، پراچی، تاجیک ها، برکی ها و افغان ها بوده است. به گفته ادمک، شمار اندکی از پشه ای ها باقی مانده که «حالا گمنام و تقریبا فراموش شده اند». پراچی ها اکثرا در کابل و برکی ها یک قبیله تاجیک باشندگان لوگر و مناطق بتخاک بودند...
پتان یا پشتون ها که بنام افغان شناخته می شوند از دیگران فرق داشته و عمدتا در مناطق جنوبی زندگی دارند.
مهم این است که اولین ذکر قبایل مختلف افغان درمناطق آنها توسط بابر صورت گرفته است {نخستین ذکر قبایل افغان در لشکرکشی امیرتیمور به کوههای سلیمان صورت گرفته که آن را در مقاله دیگری به بحث خواهم گرفت. لعل زاد}. او تمام افغان ها را در جنوب کابل قرار

می دهد. ابوالفضل در پایان سده شانزده در آیین اکبری گزارش بسیار مفصلی از قبایل افغان در مقایسه با بابر ارایه می کند.

در تمام مناطق سرحدی شمالغرب، قبایل متعدد افغان و غیرافغان زندگی دارند. این ها در میان قبایل افغان در این منطقه برجسته بودند: دلزاک، یوسفزی ها، محمدزی، افریدی، بنگش، غلزی، وزیری و اورکزی.

به گفته بیلیو، با آنکه اصطلاح افغان و پتان مترادف هم استعمال می شوند، یکی نیستند. در واقعیت، آنها به نژاد ها و منشا های گوناگون تعلق دارند. گر چه بابر چندین نام قبایل پتان را مشخص می کند، اما در هیچ جایی آنها را بنام پتان، پختون یا پشتون یاد نمی کند. حتی در بین زبان های که در کابل صحبت می شود، او افغانی را زبان افغانستان می گوید.

معلومات اولیه در مورد «خاستگاه اصلی» افغان ها، آنها را در مناطق جنوبی و جنوبشرقی افغانستان قرار می دهد. آنها دراین مناطق از اوایل قرون وسطی بوده اند، اما در سده شانزدهم بصورت قابل توجهی به سوی شمال گسترش می یابند. اسناد سده های ۶ و ۷ افغان ها را باشنده های کوههای سلیمان در شرق غزنی می گوید. آنها در گزارش هوان تسانگ بنام یک قبیله (ا-پو-کین) ذکر می شود که در بخش شمالی کوه سلیمان زندگی دارند.

به عین ترتیب، حدودالعالم یک اثر جغرافیایی پارسی آنها را در ناحیه فرمل می می گوید {اصل آن سَول است. لعل زاد} که نچندان دور از کوه سلیمان یا تخت سلیمان قرار دارد. البیرونی دانشمند مشهور قرون وسطا (وفات ۱۰۵۰) آنها را باشندگان همین سلسله کوهها می گوید. ابن بطوطه گردشگر مراکشی در سال های ۱۳۳۰ آنها را در کابل می گوید که یک قریه بوده است {هدف او باید گردیز یا زابل باشد. زیرا افغان ها در جریان سده ۱۵ به وادی کابل-پشاور سرازیر شدند، نه پیش از آن. لعل زاد}. او آنها را «پارسیان افغان» می گوید، شاید به این علت که پارسی می گفتند. او می گوید که آنها در مناطقی در بین کابل و اندوس زندگی دارند. عرفان حبیب بر بنیاد ابن بطوطه باور دارد که آنها در کوههای غرب سلسله سلیمان یعنی تخت سلیمان در صوبه سرحد-بلوچستان زندگی داشتند.

این قبایل افغان از قرون وسطا تا سده ۱۶ در حوالی همین مناطق باقی ماندند، اما در سده ۱۶ بطور قابل توجهی بسوی شمال می روند. از همین جاست که بابر و ابوالفضل آنها را

در ساحات شرق، از کابل تا اندوس قرار می دهند. بابر در ۱۵۰۴ ذکر می کند که آنها (افغان ها) در مناطقه لغمان، هشتنگر، سوات و باجور مستقر بودند. یوسفزی ها در کوهات بودند. تعدادی از این قبایل با سربازان بابر مقابله کردند.

قرار معلوم حرکت افغان ها بسوی شرق در دوره بابر و پس از آن ادامه داشته است. گزارش داده می شود که افریدی ها در این اواخر (۱۵۱۹) در نواحی خیبر ساکن شدند. در این زمان کرلانری ها (که بعدا در باجور ساکن می شوند) و عثمان خیل (که بعدا در مرز های پشاور ساکن می شوند) در مناطق غرب یعنی در ننگرهار زندگی می کردند. گزارش چنین حرکت بسوی شمال را می توان در رابطه به یوسفزی ها نیز مشاهده کرد.

مورخان مغول مانند ابوالفضل و محمد کاظم گزارش نسبتا خوبی از مهاجرت یوسفزی ها ارایه می کنند.

خاستگاه اصلی و محلات بومی قبیله بزرگ یوسفزی ها در بین قندهار و قره باغ در جنوب غزنی بوده است. آنها از آنجا به نواحی کابل مهاجرت کرده و در اواسط سده ۱۵ قدرتمند می شوند. کابل در این زمان در دست کاکای بابر یعنی میرزا الغ بیگ (۱۴۶۹ – ۱۵۰۲) است. میرزا الغ بیگ شمار زیادی از آنها را قتل عام کرده و کسانی که زنده ماندند، اول بسوی شرق به لغمان و بعد به کاشغر (چترال) رفته و سرانجام در حوزه دریای سوات و باجور (وادی پنجکوره) ساکن شدند. یوسفزی ها که فعلا در این مناطق وجود دارند، رئیس محلی آنجا بنام «سلطان» را عزل کردند، کسی که از یک دودمان قدیمی بوده است. یوسفزی ها گفتار، ساختار قبیلوی و ویژگی غارتگری خویش را حفظ کردند.

الفنستون در دهه های اول سده ۱۹ می گوید که مطابق روایات، یوسفزی ها از جیره و نوشکی در جوار قندهار در پایان سده ۱۳ یا آغاز سده ۱۴ اخراج شدند. ورود افغان ها به این ساحات باعث بیجا شدن یا تابع شدن مردمان محل گردید. آنها پس از اسکان در جوار کابل و کوچ کشی به مسکن فعلی خود در سده ۱۶ با دلزاک (یک نژاد هندی) برخورد کرده و آنها را بتدریج اخراج کردند. یوسفزی ها شمار بزرگ دلزاک ها را قتل عام و اخراج کردند، طوریکه آن ناحیه از وجود ایشان تقریبا خالی گردید. به این ترتیب، اشغال این مسیر توسط یوسفزی ها در پایان سلطنت جهانگیر تکمیل شد.

یوسفزی ها در جریان سده ۱۶ بر گروهی از مردم دیگر بنام هندکی ها غالب شده و با آنها به حیث یک نژاد رعیت/تابع معامله کردند.

یوسفزی ها در عمل نشان دادند که سرسخت ترین دشمنان صلح منطقه و امنیت راهها اند. راهزنی پیشه ارثی این مردم سرسخت بود. منطقه ای آنها برای امرار زندگی مردم رو به رشد آنها ناکافی و حاصلات زراعتی در مقایسه با درآمدی که از غارت بازرگانان و گردشگران ثروتمندی که از این کوهها می گذشتند، فوق العاده کم بود. یوسفزی ها در یک مسیر کوهستانی بسیار دشوار این منطقه ساکن بودند که دسترسی به آنها بسیار سخت بود. با آنکه بخشی از این منطقه هموار بود، بخش زیاد آن تپه زار و گردنه دار بود. بابر می گوید، این ساحات دارای دشت یا جلگه ها نیز بود. در دو سمت آن اندوس و در دو سمت دیگر دریای کابل و منطقه تپه زار شمالی قرار دارد. ابوالفضل می نویسد که درازنا و پهنای این قلمرو ۳۰ و ۲۰-۱۵ کوس بود (یک کوس معادل ثلث فرسنگ یا حدود ۲ کیلومتر است).

تخمین های متعددی در مورد شمار یوسفزی ها وجود دارد. نعمت الله می گوید که در اوایل سده هفده (۱۶۱۳) حدود ۹ یا ۱۰ لک بودند. الفنستون تعداد آنها را به شمول فقیرها و تابع های آنها بیش از ۷۰۰ هزار نمی داند. او می نویسد که افغان ها آنها را ۹۰۰ هزار می گویند، اما اکثریت آنها فقیرها «رعیت» اند که برای یوسفزی ها کار می کردند. راورتی تعداد آنها را ۲۰۰ هزار تخمین می کند که از تخمین نعمت الله و الفنستون دور نیست.

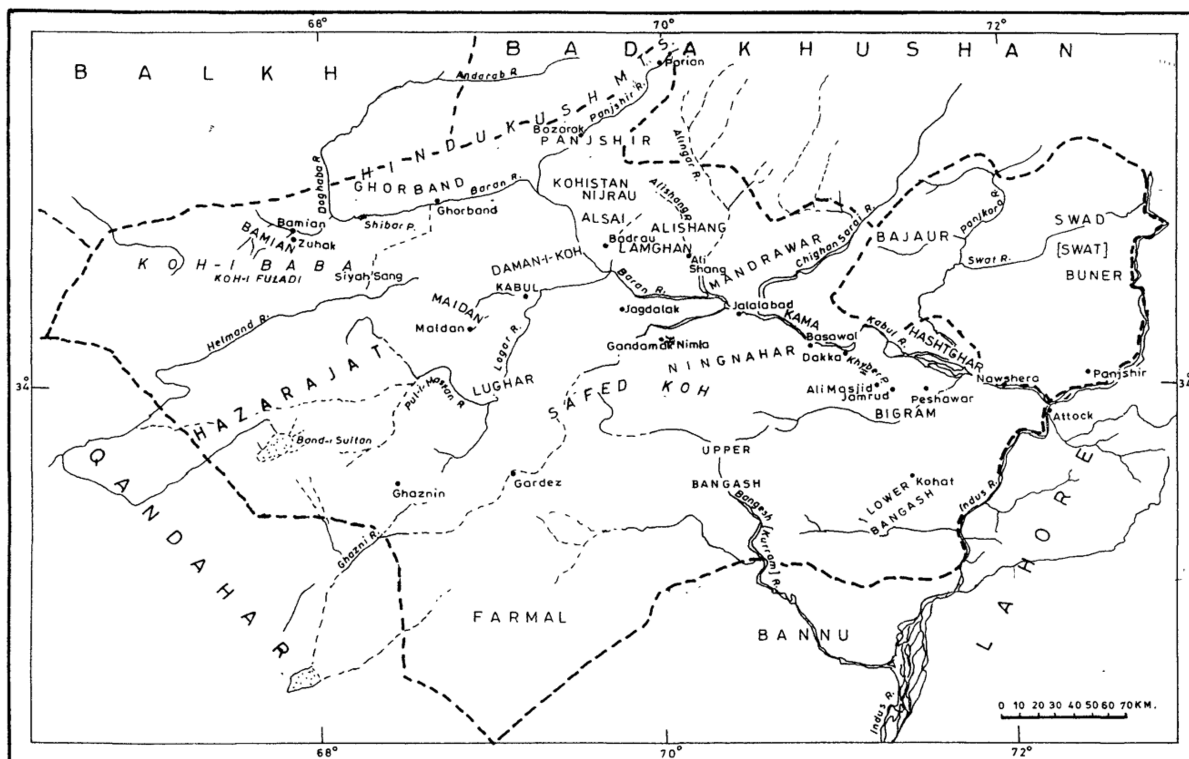
در کنار یوسفزی ها که پرنفوس ترین و قوی ترین افغان های شرقی اند، قبایل مرزی دیگری نیز وجود دارند. مشهور ترین آنها افریدی، ختک ها، غلزی، اورکزی، بنگش، وزیری وغیره است. الفنستون می گوید، کرلانری که توسط نواسه سربن (به فرزندی) پذیرفته شده بود، جد سنتی اکثر قبایل مرزی مانند عثمان خیل، اورکزی، خوگیانی و وزیری بود.

غلزی ها احتمالا منشای ترکی دارند که در سلسله ای سیاه-بند کوههای غور ساکن بودند و با خون پارسیان مخلوط شدند. آنها در زمان محمود غزنی برجسته شدند که در تسخیر هند او را همراهی کردند. آنها پسانتر ساحات بین جلال آباد و کلات غلزی را تسخیر کردند. آنها در آغاز سده ۱۸ به مقابل حاکم پارسی شورش نموده و خود را زیر رهبری میرویس مستقل ساختند. اما پس از ربع قرن توسط نادرشاه سرکوب شدند. افغان های لودی، سور ها و نیازی

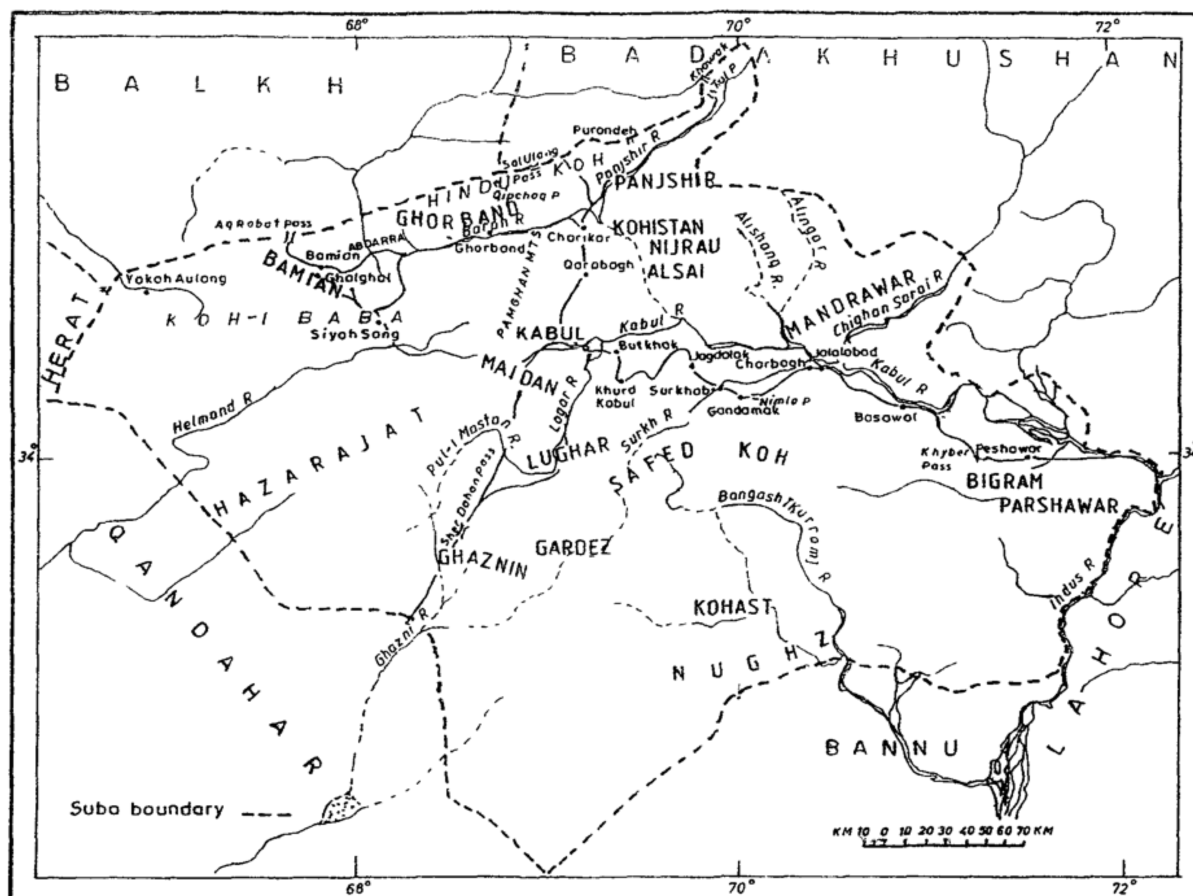
ها و نوهانی ها تماما مربوط غلزی ها بودند. تقریبا تمام قبایلی که در بازرگانی حیوانی مصروف بودند و بنام پووینده یاد می شدند، به آنها تعلق داشتند؛ آنهایی که در انتقالات بازرگانی در بین هند و کابل و مناطق شمالی آسیای مرکزی فعالیت می کردند.
پیش از آمدن افغان ها به وادی دریای کابل، تاجیک ها مردم غالب و عمده ای کابل، لغمان و ننگرهار را تشکیل می دادند. وادی لوگر که در جنوب کابل واقع است، پیش از ظهور غلزی ها در اواخر سده ۱۶، سنگر مستحکم تاجیک ها بود. آنها بقایای پارسیان کهن بودند.
تاجیک ها اکثرا در شهر ها زندگی می کردند. آنها بخش اساسی نفوس شهرهای کابل و غزنی را تشکیل می دادند؛ در حالیکه تاجیک های کمی در بخش های کوهستانی کابل و در مناطق هزاره ها، غلزی های جنوبی و کاکرها یافت می شدند. آنها توسط مردم افغان بنام «فارسیوان» و تاجیک یاد می شدند. این واژه («پارسیوان») حالا برای تمام پتان های که به فارسی صحبت می کنند، نیز اطلاق می شود.
بابر برای ما از موجودیت قبیله مهمند افغان در کابل اطلاع می دهد. آنها باشندگان ساحه شرق جلال آباد در امتداد دریای کابل بودند. افغان های بنگش باشندگان بنگش بالا بودند.
بابر قبایل افغانی دیگری بنام خوگیانی، کیریلچی، توری و لندر را در قلمروی بنگش ذکر می کند. او گزارش می دهد که قبایل کورانی، کیوی، سور، عیسا خیل و نیازی ساحه بنو را زراعتی ساختند.
ابوالفضل می گوید که در سرکارهای داور، بنو و عیساخیل تماما افغان ها زندگی می کردند که عمده ترین آنها شیرانی ها، کرانی ها و وزیری ها اند. افغان های شیرانی در کوههای نزدیک تخت سلیمان ساکن بودند. آنها منشای افغان های سربنی دارند. افغان های ترکلانی ساحه مندراور را مسکن خویش ساختند.
در پهلوی این قبایل افغان شمار زیاد قبایل غیرافغان نیز وجود داشتند، در بین آنها کافرها و هزاره ها نقش مساویانه در تاریخ این منطقه بازی کردند...

---

1. Farah Samrin. Suba of Kabul Under the Mughals (1585 – 1739). Abstract of the Thesis Submitted for the Award of the Degree of Doctor of Philosophy in History. Aligarh (India). 2009.



صوبه کابل در سده ۱۷



راههای عمده صوبه کابل

نقشه قبایل صوبه کابل